



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه بیست و هفتم؛ دوشنبه ۱۳۹۳/۸/۲۶

بررسی دلالت روایت «علی الید ما أخذت حتی تؤدی»

همان‌طور که بیان کردیم این روایت از لحاظ سند در نهایت ضعف است، لذا حجّت نیست و نمی‌توان برای اثبات قاعده‌ی «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» به آن استدلال کرد. اما از آن‌جا که عده‌ای به این روایت اعتماد کرده یا حداقل آن را به عنوان موید ذکر کرده‌اند، ما هم فی‌الجمله دلالت آن را بررسی می‌کنیم.

البته بررسی دلالت این روایت و امعان نظر در آن، بدان معنا نیست که دلالت آن از لحاظ فقهی دارای ارزش است، بلکه عمده به این خاطر است که مطالبی در این‌جا ذکر می‌شود که همین مطالب یا نظیر آن در موارد دیگر هم کاربرد دارد و چون فقهاء این مطالب را در این مبحث ذکر کرده‌اند، چه بسا در سایر موارد اکتفاء به ذکر آن در این‌جا کرده و به این مبحث ارجاع داده باشند، لذا عمدتاً به خاطر فوایدی که در سایر موارد دارد، ما در این‌جا بحث می‌کنیم.

اشکالات وارده بر دلالت روایت علی ید

فقهاء حداقل دو اشکال در دلالت این روایت بر اثبات قاعده‌ی «ضمن مقبوض به عقد فاسد»، ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

اشکال اول: (روایت مفید حکم وضعی نیست)

[اولین اشکالی که در این‌جا بر دلالت روایت وارد شده و مرحوم شیخ نیز آن را در مکاسب نقل کرده،

چنین است: [روایت «علی الید ما أخذت حتی تؤدی»، بیش از حکم تکلیفی را بیان نمی‌کند و دلالت بر حکم وضعی ندارد.^۱

توضیح مطلب

روایت می‌گوید اگر کسی استیلاء بر مال دیگری پیدا کرد، واجب است آن را به مالکش برگرداند، اما دیگر متعرض این مطلب نیست که اگر آن مال تلف یا اتلاف شد، آخذ ضامن باشد. یعنی بیان نمی‌کند چه اثری بر تلف یا اتلاف مال مترتب می‌شود.

به عبارت دیگر حرف جر «علی»، بیش از حکم تکلیفی را بیان نمی‌کند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «علی زید

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۲۰۶:

قوله قدّس سرّه و الخدشة في دلالتة إلى آخره.

أقول هذا إشارة إلى ما قيل من كون مفاد الخبر وجوب الحفظ عن التلّف كما اختاره التراقي قدّس سرّه أو وجوب الرّد كما عن الشّيخ و العلامة كما مرّ.

✓ هدى الطالب في شرح المكاسب، ج ۳، ص ۱۲:

ذكر هذه الخدشة في دلالة الحديث على ضمان المقبوض بالبيع الفاسد شيخ الطائفة و العلامة و الفاضل التراقي قدّس سرّه حيث إنهم استفادوا منه الحكم التكليفي لا الوضعي، فالأولان ذهبوا إلى أنّ مفاده وجوب ردّ المأخوذ، و الفاضل ذهب إلى أنّ مدلوله وجوب الحفظ عن التلف. أمّا شيخ الطائفة قدّس سرّه فيظهر منه ذلك في استدلاله بالنبوي على تحريم الغصب و وجوب ردّ المغصوب إلى مالكه. قال في غصب المبسوط بعد ذكر جملة من الآيات و الروايات: «و روى عن الحسن عن سمرة أنّ النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم قال: علي اليد ما أخذت حتى تؤدى». و قال بعده: «فإذا غصب غاصب من هذا شيئاً فإن كان قائماً ردّه، و إن كان تالفاً فعليه مثله، لقوله تعالى فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ».

و الظاهر أنّه قدّس سرّه استفاد من الحديث حكم بقاء العين المغصوبة، فاستدلّ بالنبوي على وجود ردّها، و استفاد وجوب ردّ المثل من الآية الشريفة.

و قال أيضاً في الوديعة: «و إذا ثبت ذلك فالوديعة جائزة من الطرفين، من جهة المودع متى شاء أن يستردّها فعل. و من جهة المودع متى شاء أن يردها فعل، بدلالة ما تقدّم من الأخبار و الآي. و روى سمرة أنّ النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم قال: علي اليد ما أخذت حتى تؤدى». و مراده بالآيات و الأخبار هو ما دلّ على وجوب ردّ الأمانات و الودائع إلى أهلها، فراجع.

و أمّا العلامة رحمه الله فقال في وجوب ردّ العين المغصوبة: «كلّ من غصب شيئاً وجب عليه ردّه على المالك، سواء طالب المالك برده أولاً، ما دامت العين باقية، بلا خلاف، لقول النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم: علي اليد ما أخذت حتى تؤدى».

و قال في لفظة المختلف: «و قوله عليه السلام: علي اليد ما أخذت حتى تؤدىه أو جب دفع العين».

و أمّا الفاضل التراقي رحمه الله فقال - بعد المناقشة في استظهار كلّ من وجوب الأداء و الضمان - ما لفظه: «فالأظهر تقدير الحفظ من الضياع و التلف، أو نحوه ... فيكون معنى الحديث: يجب على ذي اليد حفظ ما أخذت إلى زمان أدائه ...».

و كيف كان فتقريب دلالة الحديث على مجرد الحكم التكليفي، و اختصاص مدلوله بحال بقاء العين الواقعة تحت اليد هو: أنّ جعل شيء على شخص ظاهر في التكليف، كأن يقال: إذا بلغ الصغير فعله الصوم و الصلاة. فإنّ المراد بهذه العبارة هو الوجوب التكليفي. و عليه فلا يستفاد من الحديث النبوي حكم وضعي و هو استقرار المال المأخوذ في عهدة الآخذ حتى يجب عليه دفع المثل أو القيمة إذا تلف المال بيده.

آن یفعل کذا»، «علی» فقط لزوم و وجوب تکلیفی عمل را بیان می‌کند، در حالی که قاعده‌ی «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» حکم وضعی ضمان را بیان می‌کند؛ یعنی آخذ ضامن است و در صورت تلف یا اتلاف، باید مثل یا قیمت مال مأخوذ را بپردازد و اگر آخذ قبل از ادای آن فوت کرد، از دیون او محسوب شده و از اصل ترکه‌اش پرداخت می‌شود. بنابراین از آنجا که روایت فقط اثبات لزوم و وجوب تکلیفی می‌کند اما قاعده مفید ضمان و حکم وضعی است، نمی‌توان برای اثبات قاعده به این روایت استدلال کرد.

پاسخ مرحوم شیخ رحمته به اشکال اول

جناب شیخ رحمته در جواب می‌فرماید: ما می‌پذیریم که اگر «علی» به فعلی از افعال نسبت داده شود، بیش از حکم تکلیفی و وجوب را بیان نمی‌کند، اما اگر «علی» به اموال استناد داده شود، اقتضاء استقرار آن مال در عهده و ذمه‌ی فرد را دارد، مثلاً در «علیه القیام و القعود» چون «علی» به «قیام و قعود» استناد داده شده که فعل هستند، پس فقط اقتضای حکم تکلیفی دارد [یعنی قیام و قعود بر آن شخص واجب است]، اما در مثل «علیه دین» چون «علی» بر مال داخل شده است، اقتضای حکم وضعی دارد و بیان می‌کند ذمه‌ی آن شخص مشغول شده است. و از آنجا که فرقی بین «دین» و «مال» نیست پس اگر «علی» بر سر «مال» نیز داخل شود مفید حکم وضعی و اشتغال ذمه است. به عنوان مثال اگر زید به عمرو بگوید «لک علی مال» به این معناست که ذمه‌ی زید مشغول به مال عمرو شده و باید از عهده‌ی آن خارج شود.^۲

سپس مرحوم شیخ می‌فرماید: به سبب همین نکته است - یعنی وقتی «علی» به مال تعلق می‌گیرد، افاده‌ی حکم وضعی می‌کند - که می‌توان اشتغال ذمه را نسبت به غیر مکلفین هم تعمیم داد؛ مثلاً اگر صغیر ممیزی بر چیزی ید داشت و بر آن استیلاء یافت و آن شیء تلف شد، با تمسک به اطلاق «علی» می‌توانیم بگوییم ذمه‌ی او مشغول است. هم‌چنین اگر مجنون و دیوانه در حدی نباشد که ید او کالعدم محسوب شود، اگر بر چیزی ید گذاشت و آن شیء تلف شد، با استفاده از اطلاق «علی» حکم به اشتغال ذمه‌ی او می‌کنیم، لذا اگر مالی داشته باشد ولی او باید با آن اموال، جبران خسارت کند. در حالی که اگر «علی» فقط اقتضای حکم

۲. کتاب المكاسب، ج ۳، ص ۱۸۱:

و يدلّ عليه: النبوی المشهور: «علی الید ما أخذت حتی تؤدی.

و الخدشة فی دلالتہ: بأنّ کلمة «علی» ظاهرة فی الحکم التکلیفی فلا يدلّ علی الضمان، ضعیفة جداً؛ فإنّ هذا الظهور إنّما هو إذا أسند الظرف إلی فعلٍ من أفعال المکلفین، لا إلی مالٍ من الأموال، كما یقال: «علیه دین»، فإنّ لفظة «علی» حیث إنّ لمجرد الاستقرار فی العهدة، عیناً کان أو دیناً؛ و من هنا کان المتّجه صحّة الاستدلال به علی ضمان الصغیر، بل المجنون إذا لم یکن یدهما ضعیفة؛ لعدم التمییز و الشعور.

تکلیفی داشت، نمی‌توانستیم به اطلاق آن در مورد صغیر و مجنون تمسک کنیم؛ چراکه صبی و مجنون از تحت تکلیف خارج هستند.

بله، اگر ید صغیر و مجنون به خاطر عدم تمییز یا به خاطر استیلاء جنون، ضعیف و کالعدم باشد، در این صورت نمی‌توان به اطلاق «علی» در مورد آن‌ها تمسک کرد.

تأیید و تقویت کلام شیخ توسط مرحوم نائینی رحمته

مرحوم نائینی اصل کلام جناب شیخ را پذیرفته و آن را با بیان خود تقویت کرده و فرموده است:

لازمه‌ی این‌که روایت «علی الید ما أخذت حتی تؤدی» افاده‌ی حکم تکلیفی کند، این است که «علی» ظرف لغو باشد؛ یعنی باید «علی الید» متعلق به فعل خاص و غیر عامی مانند «یجب» باشد (یجب علی الید ردّ ما أخذت). در حالی که تقدیر فعل خاص، خلاف اصل است و دلیلی بر آن وجود ندارد، لذا از آن‌جا که ظاهر این است که «علی» ظرف مستقر و متعلق به افعال عامه مانند «استقر» است، پس فراراً از تقدیر بدون دلیل می‌گوییم «علی» ظاهر در حکم وضعی و متعلق به «استقر» محذوف است.^۳

إن قلت: در این صورت هم باز متعلق «علی» محذوف و در تقدیر است، در حالی که تقدیر خلاف اصل است.

قلت: هر چند «استقر» محذوف است، اما فعل عامی است که طبق قاعده محذوف است و در موارد دیگر هم چنین است، مثل «زید فی الدار؛ آی استقر فی الدار»، برخلاف جایی که ظرف، لغو باشد.

مناقشه‌ی محقق ایروانی در کلام شیخ و نائینی رحمته

مرحوم ایروانی می‌فرماید: «علی» چه متعلق به افعال باشد و چه متعلق به اعیان و اموال، در هر صورت

۳. المکاسب و البیع (للمیرزا النائینی)، ج ۱، ص ۲۹۶:

استدل له بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ مَا أَخَذْتَ حَتَّى تُوَدِيَ فَإِنَّهُ لِمَكَانٍ اسْنَادُ كَلِمَةِ عَلِيٍّ فِي قَوْلِهِ عَلِيٌّ الْيَدِ إِلَى الْعَيْنِ الْخَارِجِي أَعْنَى الْمَكْنَى بِكَلِمَةٍ مَا الْمَوْصُولَةُ وَظُهُورِ الظَّرْفِ فِي كَوْنِهِ مُسْتَقْرًا لَا لُغَوًا لِاحْتِيَاجِ اللُّغُو إِلَى التَّقْدِيرِ لِكَيْ يَصِيرَ الْمُحْصَلُ عَلِيٌّ الْيَدِ مَا أَخَذْتَ وَهُوَ خِلَافَ الظَّاهِرِ بَلِ الظَّاهِرِ هُوَ كَوْنِ نَفْسِ مَا أَخَذْتَ بِنَفْسِهِ عَلِيٌّ الْيَدِ، يَسْتَفَادُ مِنْهُ الْحُكْمُ الْوَضْعِيُّ لِأَنَّ الْمُقْصُودَ مِنْ اسْتِیْلَاءِ الْعَيْنِ الْخَارِجِي عَلَيَّ الشَّخْصِ هُوَ كَوْنُ عَهْدَتِهِ عَلَيْهِ كَمَا أَنَّ اسْتِیْلَاءَ الْفِعْلِ عَلَيَّ الشَّخْصِ فِيمَا إِذَا عَبَّرَ بِكَلِمَةٍ عَلَيَّ وَقِيلَ عَلَيَّ الْإِنْسَانَ الصَّلَاةَ وَنَحْوَهُ هُوَ الْوَجُوبُ التَّكْلِفِيُّ فَلَا وَجْهَ لِلْمَنْعِ عَنْ دَلَالَتِهِ عَلَيَّ الضَّمَانِ بِدَعْوَى دَلَالَتِهِ عَلَيَّ الْحُكْمِ التَّكْلِفِيِّ بِوَسْطَةِ تَقْدِيرِ الرَّدِّ فَيَدُلُّ عَلَيَّ وَجُوبِ رَدِّ مَا أَخَذْتَ تَكْلِيفًا مِنْ غَيْرِ دَلَالَتِهِ عَلَيَّ الْوَضْعِ.

ظهور در حکم تکلیفی دارد، بنابراین تفصیل مرحوم شیخ و نائینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، صحیح نمی باشد.^۴ زیرا «علی» را چه به اموال نسبت دهیم و چه به افعال، در هر صورت باید فعلی در تقدیر بگیریم که چنین تقدیری مقتضای ظهور است و مشکلی ندارد، و حتی اگر «علی» را به ذات نسبت بدهیم، باز نیازمند تقدیر فعلی از افعال مثل «یجب» است، مثلاً عبارت «علی عیال» به معنای «إِنِّي مَكْلَفٌ بِنَفَقَةِ الْعِيَالِ» است.

اما در مثال «علی دین»، استفاده‌ی حکم وضعی و اشتغال ذمه از آن، از باب ظهور «علی» در حکم وضعی نیست، بلکه اشتغال ذمه مستفاد از کلمه‌ی «دین» است، لذا نمی توان از این عبارت چنین نتیجه گرفت که «علی» افاده‌ی حکم وضعی می کند.

بنابراین مستند به «علی» چه عین و مال باشد و چه فعل، فقط اقتضای حکم تکلیفی دارد، و این که باید فعلی در تقدیر بگیریم این تقدیر، اقتضای ظهور «علی» است، لذا اگر در جایی باید چیزی در تقدیر بگیریم، ملتزم به تقدیر می شویم و مانعی ندارد.

سپس مرحوم ایروانی می فرماید: حتی اگر بپذیریم «علی» همیشه دال بر حکم تکلیفی نیست، اما در ما نحن فیه دو شاهد وجود دارد که سبب می شود «علی» را دال بر حکم تکلیفی بدانیم و آن این که:

شاهد اول: در این روایت «علی» بر «ید» داخل شده است و «ید» عضوی از اعضاء بدن است که ذمه در مورد آن معنا ندارد [- یعنی معنا ندارد بگوییم دست ضامن است -]. بنابراین معلوم می شود در این روایت حکم وضعی اصلاً معنا ندارد، لذا باید بگوییم «علی» برای افاده‌ی حکم تکلیفی مناسب است، و حکم

۴. حاشیة المکاسب (للایروانی)؛ ج ۱، ص: ۹۳

لا فرق بین الإِسْتِدَانِ فِي اسْتِفَادَةِ التَّكْلِيفِ مِنَ الظَّرْفِ فَيَقْدَرُ الفِعْلُ فِيمَا أَسْنَدَ إِلَى المَالِ كَمَا يَقْدَرُ الفِعْلُ عِنْدَ إِسْنَادِ التَّكْلِيفِ إِلَى الذَّاتِ ففِي مِثْلِ عَلِيٍّ عِيَالٍ مَعْنَاهُ أَنِّي مَكْلَفٌ بِنَفَقَةِ الْعِيَالِ وَأَمَّا مِثَالُ عَلِيٍّ دِينَ فَاسْتِغْثَالُ الذِّمَّةِ فِيهِ يَسْتَفَادُ مِنْ لَفْظِ دِينَ لَا مِنْ كَلِمَةِ عَلِيٍّ وَ كَذَا عَلِيٌّ مَالٍ بَعْدَ الْقَرِينَةِ عَلِيٍّ أَنْ المَرَادُ مِنَ المَالِ الذِّمَّةَ دُونَ العَيْنِ وَ يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ إِنَّهُ إِذَا قَالَ عَلِيٌّ مَالٌ أَوْ عَلِيٌّ أَوْ فِي رِقْبَتِي مَقْدَارٌ كَذَا مِنَ المَالِ يَسْتَفَادُ مِنْهُ الضَّمَانُ وَ اسْتِغْثَالُ الذِّمَّةِ أَمَّا إِذَا قَالَ عَلِيٌّ يَدٌ زَيْدٌ أَوْ رَجُلُهُ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ كَذَا لَمْ يَسْتَفِدْ مِنْهُ الضَّمَانُ بَلْ كَانَ ظَاهِرُهُ تَكْلِيفُ اليَدِ وَ الرِّجْلِ بَمَا هُوَ مَناسِبٌ لِهَما مِنَ الفِعْلِ وَ عَلِيٌّ ذَلِكَ فَمَعْنَى عَلِيٍّ اليَدِ مَا أَخَذْتُ أَنْ اليَدِ مَكْلَفَةٌ بِدَفْعِ مَا أَخَذْتُ أَوْ حَفِظْتُ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ لَكِنْ تَقْدِيرُ الدَّفْعِ بَاطِلٌ لَا يَلِئُهُمُ الغَايَةُ فَيَتَعَيَّنُ تَقْدِيرُ الحَفِظِ فَحَاصِلُ الحَدِيثِ وَ جُوبِ حَفِظِ أَمْوَالِ النَّاسِ إِذَا وَقَعَتْ تَحْتَ اليَدِ وَ نِسْبَةُ التَّكْلِيفِ إِلَى اليَدِ بِاعتِبَارِ أَنَّ اليَدَ هِيَ التِّيْ أَوْجِبَتْ التَّكْلِيفَ كِنِسْبَةِ الجِزَاءِ وَ العِقَابِ إِلَى الجِوَارِحِ بِاعتِبَارِ أَنَّها السَّبَبُ فِي العَصِيانِ قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنَّ السَّمْعَ وَ البَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ أَنْ عَنَّهُ مَسْئُولًا هَذَا كُلُّهُ مَعَ الإِغْمَاضِ عَنِ الظُّهُورِ المَوْصُولِ فِي عَيْنٍ مَا أَخَذْتُ وَ إِلاَّ فَمَا ذَكَرْنَاهُ بِصِرِّهِ وَ بَعْدَ إِرادَةِ الضَّمَانِ يَكُونُ أَوْضَحُ فَإِنَّ الضَّمَانَ يَكُونُ بَعْدَ تَلْفِ العَيْنِ لَا حَالَ قِيَامِها كَمَا هُوَ مَفَادُ الحَدِيثِ بَلْ لَوْ أُريدَ بِالمَوْصُولِ جِنْسُ المَالِ الكُلِّيِّ المَأخُوذُ بِأَخْذِ فَرْدٍ مِنْهُ تَصْحِيحًا لِإِرادَةِ الضَّمَانِ فَسَدَ الأَمْرُ مِنْ جِهَةِ أُخْرَى وَ هُوَ ثُبُوتُ اسْتِغْثَالِ الذِّمَّةِ بِالقِيَمَةِ حَتَّى مَعَ قِيَامِ العَيْنِ كَمَا فِي القَرْضِ وَ هَذَا لَا يَلْتَزِمُ بِهِ أَحَدٌ وَ بِالجُمْلَةِ الحَدِيثُ إِنْ لَمْ يَكُنْ ظَاهِرًا فِي التَّكْلِيفِ مِنْ جِهَاتٍ فَلا أَقْلَ مِنَ الإِجْمَالِ المَبْطَلِ لِلاِسْتِدْلَالِ لِلوَضْعِ وَ الضَّمَانِ

مناسب به قرینه‌ی «حتی تودی»، «حفظ» می‌باشد؛ یعنی: «يجب حفظ الشيء إلى تأديته».

شاهد دوم: «ما»ی موصول در «ما أخذت»، ظهور در عین خارجی دارد؛ زیرا «أخذت حتی تودی»، توضیح «ما»ی موصول در روایت است، «أخذ» هم فقط به عین خارجی تعلق می‌گیرد، پس باید معنای روایت چنین باشد «بر دست است عین خارجی»، در حالی که معنا ندارد بگوییم ضمان عین خارجی بر دست است؛ چراکه ضمان وقتی معقول است که عین خارجی تلف شده باشد و مادامی که باقی است ضمان در مورد آن معقول نیست؛ لذا از آن‌جا که روایت ظهور در اخذ عین خارجی دارد و نمی‌توان با بقاء شیء، حکم به ضمان کرد، پس باید بگوییم مراد روایت حکم تکلیفی است نه حکم وضعی ضمان؛ یعنی «يجب حفظ الشيء الذي أخذت اليد به إلى تأديته».

مرحوم ایروانی در انتهای می‌فرماید: فرضاً اگر تمام مطالبی که بیان کردیم ناتمام باشد - یعنی نپذیریم روایت فقط ظهور در حکم تکلیفی دارد یا این‌که حداقل وقتی که داخل بر ید شود، بیش از حکم تکلیفی بیان نمی‌کند و هم‌چنین دو شاهدی که مطرح کردیم مورد پذیرش واقع نشود - حداقل این مطالب باعث اجمال روایت می‌شود؛ یعنی روایت مردد بین افاده‌ی حکم وضعی و تکلیفی می‌شود، و وقتی روایت مجمل شد دیگر از حجیت ساقط است و نمی‌توان برای اثبات قاعده‌ی «ضمان مقبوض به عقد فاسد» به آن استدلال کرد.

خلاصه‌ی مطالب مطرح شده

ابتدا مرحوم شیخ اشکالی از جانب بعضی بر استدلال به روایت «على اليد ما أخذت حتى تودی» بیان کردند و آن این‌که: ضمان مربوط به عهده و از تکالیف وضعی است که قابل بعث و زجر نیست، در حالی که «على» افاده‌ی حکم تکلیفی می‌کند مثل «على فلان الصلاة و الصوم» پس نمی‌توان با آن حکم وضعی را اثبات کرد.

سپس مرحوم شیخ در جواب اشکال فرمودند: اگر «على» بر سر فعل داخل شود - مثل قیام، قعود، صلوات، صوم و ... - حرف مستشکل صحیح است، اما اگر به اموال تعلق بگیرد، در این صورت مفید حکم وضعی است، و فرقی نمی‌کند مدخول آن عین باشد یا دین.

مرحوم نائینی نیز در تأیید کلام شیخ فرمودند: «على» در روایت خبر واقع شده است و اگر بگوییم وقتی که بر اموال داخل می‌شود معنای تکلیف دارد، باید «على» ظرف لغو و متعلق به فعل خاص مثل «يجب»

باشد و چون فعل خاص وجود ندارد باید آن را در تقدیر بگیریم، در حالی که تقدیر خلاف اصل است، پس از آنجا که ظهور «علی» این است که ظرف مستقر و متعلق به افعال عام مانند «استقر» است یعنی استقرار در ذمه، پس «علی» ظهور در حکم وضعی دارد.

سپس کلام مرحوم ایروانی را بیان کردیم که ایشان در سه مرحله بر مثل مرحوم شیخ و نائینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا اشکال کردند:

مرحله ی اول: «علی» همیشه ظهور در تکلیف دارد و اگر در جایی هم مؤونه ی تقدیر داشته باشد، مانعی ندارد و ملتزم می شویم؛ چون «علی» ظهور در اقتضای تقدیر دارد.

مرحله ی دوم: سلمنا که «علی» همیشه ظهور در تکلیف ندارد، اما دو شاهد بر افاده ی حکم تکلیفی در این جا وجود دارد که عبارتند از:

۱: وقتی «علی» بر «ید» داخل شود، ظهور در تکلیف دارد نه در وضع؛ چراکه «ید» وسیله ی عمل است نه طرف عهده و ذمه.

۲. «ما»ی موصول در این جا، مصداقش عین خارجی است و مادامی که عین خارجی باقی است، معنا ندارد بگوییم در ذمه است، پس باید حکم تکلیفی مراد باشد یعنی «يجب حفظ الشيء إلى زمان تأديته».

مرحله ی سوم: فرضاً هیچ یک از مطالبی که بیان کردیم تمام نباشد، حداقل این مطالب باعث اجمال روایت می شود و «علی» مردد بین استفاده ی حکم وضعی و تکلیفی می شود، در نتیجه روایت مجمل شده و از حجیت ساقط است.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی